
فصل یازدهم

نخستین جنگ امپریالیستی و انقلاب روسیه

آغاز جنگ جهانی اول نشان بارز آن بود که سرمایه داری وارد دوران انحطاط خود شده است. از آن هنگام به بعد هر آنچه را که سرمایه داری برای پیشرفت بشریت فراهم آورده بود. در معرض تهدید قرار می گیرد. منابع عظیم مادی متناوباً نابود می گردد: جنگ جهانی اول، بحران اقتصادی سال های ۱۹۳۲-۱۹۲۹، جنگ جهانی دوم، جنگ های مستعمراتی بمنظور تسخیر مجدد، "رکودهای اقتصادی" بیشمار، انهدام تعادل محیط زیست: بقاء حیات سرمایه داری به قیمت زندگی میلیون ها انسان تضمین می گردد. دیکتاتوری های خونین نظامی و فاشیستی، استفاده هر چه وسیع تر و متدوال تر از شکنجه، دستاوردهای انقلاب بزرگ بورژوا-دموکراتیک را از میان برمی دارد. بشریت با مسئله سوسیالیسم و یا بربریت مواجه گردیده است.

۱- جنبش بین المللی کارگری و جنگ امپریالیستی

در دهه قبل از سال ۱۹۱۴، بین الملل سوسیالیست و کل جنبش بین المللی کارگری بر علیه خطر رشد یابنده جنگ، شروع به آموزش و بسیج توده های زحمتکش کرده بود. تسلیحات فزاینده، رشد مناقشات "محلی"، افزایش تضادها بین دول امپریالیستی، جملگی بوضوح انفجار قریب الوقوع را خبر می دادند. بین الملل به کارگران تمام کشورها خاطرنشان کرد که آنها دارای منافع مشترکی هستند و می باید از حیطة منازعات ما بین طبقات حاکمه، یعنی منازعاتی که برای تقسیم سودهای

غارت شده از کارگران جهان و مردم کشورهای مستعمره در جریان بود، خود را کنار بکشند.

لیکن هنگامیکه آتش جنگ در سال ۱۹۱۴ شعله ور گردید، بسیاری از رهبران سوسیال دموکرات در مقابل موج شوونیسم که بورژوازی به راه انداخته بود تسلیم شدند. و هر یک به طرفداری از دول امپریالیستی کشور "خود" و مقابله با دشمنان بورژوازی کشور خویش بپا خاستند. البته هر کدام دست آویزی هم برای این منظور دست و پا کردند. برای رهبران سوسیال دموکراسی آلمان و اطریش، مسئله حفاظت مردم کشورشان در مقابل توحش "استبداد تزاریسیم" مطرح بود. برای رهبران سوسیال دموکراسی فرانسه، بلژیک و انگلیس مبارزه علیه "نظامی گرانی پروس" بر هر مسئله دیگری الویت یافت.

حمایت شوونیستی از مسئله دفاع ملی از "ماد وطن" امپریالیستی در هر دو جبهه، پایان تبلیغات ضدنظامی گرایی و سوسیالیستی انقلابی و نیز خاتمه دفاع از منافع آبی طبقاتی کارگران را ایجاد می کرد. "اتحاد مقدس" کارگران و سرمایه داران در برابر "دشمن خارجی" اعلام شد. اما، همچون جنگ، این "اتحاد مقدس" نیز به هیچ رو، تغییری در سرشت استثمار گرانه اقتصادی و اجتماعی سرمایه داری به وجود نیاورد، سوسیال میهن پرستی در واقع پذیرش بدتر شدن شرایط کار و زندگی کارگران، و رشد بیش‌رمانه ثروت تراست ها و دیگر سوداگران جنگ امپریالیستی را ایجاد می کرد.

۲- جنگ امپریالیستی به بحران های انقلابی منتهی می گردد

دیری نگذشت که تضادهای سوسیال- میهن پرستی منفجر گردید. ماهرترین رهبران اصلاح طلب توضیح دادند که توده های کارگر خود پشتیبان جنگ بودند و یک حزب توده ای کارگری نمی تواند با عواطف و احساسات غالب توده ها مخالفت کند. لیکن به زودی عواطف غالب در میان توده ها به ناراضیاتی، مخالفت با جنگ، و طغیان بدل

گردید. اما این بار رهبران سوسیال-میهن پرست آلمانی؛ شایدمان، ونوسک و هم چنین رهبران سوسیال-میهن پرست فرانسوی؛ رنودل و ژول کد، کوچکترین کامی در جهت "پذیرش عواطف غالب در میان طبقه کارگر" برنداشتند. بالعکس به منظور جلوگیری از شروع اعتصابات و تظاهرات توده ای به مانورهای گوناگونی دست زدند، از قبیل وارد شدن در حکومت های ائتلافی با بورژوازی با کمک به آن جهت سرکوب اعتصابات و تبلیغات انقلابی ضدنظامی گرائی، و تخریب در توسعه و بسط مبارزات کارگران. سرانجام وقتی که انقلاب فرا رسید، رهبران سوسیال-دموکراسی که تا آن موقع به خاطر سود سرمایه بر کشتار میلیون ها سرباز صحنه گذارده بودند، ناگهان پاسیفیسم خود را دوباره کشف کردند و از کارگران در خواست کردند که از توسل به خشونت خودداری کنند و موجب خونریزی نشوند.

در آغاز جنگ، آن هنگامی که توده ها تحت تأثیر تبلیغات بورژوازی و خیانت های رهبران خویش، از راستای خود منحرف شده بودند، تنها تعداد معدودی از سوسیالیست های انقلابی به انترناسیونالیسم پرولتاریائی وفادار باقی ماندند و از هم عهدشدن با بورژوازی خود سرباز زدند: کارل لیبکنخت و روزا لوگزامبورگ در آلمان؛ مونات و روزمر در فرانسه؛ لنین و بخشی از بلشویک ها، تروتسکی و مارتف در روسیه؛ حزب سوسیال دمکرات در هلند؛ جان مک لین در انگلیس؛ یوجین دبز در ایالات متحده امریکا؛ در حالیکه در ایتالیا، صربستان و بلغارستان اکثریت در احزاب سوسیال دموکراسی، مواضع انترناسیونالیستی را در پیش گرفتند.

بین الملل سوسیالیست به اجزاء خود تقسیم گردید. انترناسیونالیست ها ابتدا در کنفرانس زیرمروالد (۱۹۱۵) و سپس در کینتهال (۱۹۱۶) تجدید گروه کردند. لیکن اینها به دو گروه منقسم شده بودند؛ سنتریست ها که در تلاش تأسیس بین الملل متحد با سوسیال-میهن پرستان بودند و انقلابیون که در صدد تأسیس بین الملل سوم برآمدند.

لنین که چهره اصلی جناح چپ در کنفرانس زیمروالد بشمار میرفت، تجزیه و تحلیل خود را بر قاطعیت این واقعیت بنا نهاده بود که جنگ تمام تضادهای نظام امپریالیستی را تشدید خواهد کرد و منجر به بروز یک سلسله بحران های انقلابی در سطح وسیع خواهد شد. با این چشم انداز است که انترناسیونالیست ها می توانند نوید چرخش عظیمی را در توازن نیروها بین افراطیون چپ و راست در جنبش کارگری بخود بدهند.

از سال ۱۹۱۷ به بعد صحت این پیش بینی ها به اثبات رسید. انقلاب روسیه در مارس ۱۹۱۷ شعله ور گردید. در نوامبر ۱۹۱۸ انقلابات آلمان، اطریش- مجارستان آغاز شد. در سال های ۱۹۱۹-۱۹۲۰ طغیان های انقلابی عظیمی ایتالیا، خصوصاً مناطق صنعتی شمال آن کشور را به لرزه درآورد. جدایی بین سوسیال- میهن پرستان و انترناسیونالیست ها به انشعاب بین سوسیال-دموکرات ها که مخالف بریدن از دولت های بورژوایی و سرمایه داری بودند و کمونیست ها که برای پیروزی انقلابات پرولتاریائی و استقرار جمهوری شوراهای کارگری تلاش می کردند، منجر گردید. به مجرد آنکه کل نظام بورژوایی توسط توده ها مورد تهدید قرار گرفت، گروه نخست آشکارا مواضعی ضدانقلابی در پیش گرفت.

۳- انقلاب فوریه ۱۹۱۷ در روسیه

در فوریه ۱۹۱۷ (مطابق مارس در سالنامه کشورهای غربی) حکومت مطلقه تزاری زیر ضربات مشترک شورش های قحطی زدگان و از هم پاشیدگی ارتش (معلول مخالفت های فزاینده دهقانان با جنگ) قرار گرفت. شکست انقلاب ۱۹۰۵ روسیه ناشی از ناتوانی کارگران در برقرار کردن پیوندی بین جنبش کارگری و جنبش دهقانی بود. برقراری این پیوند در سال ۱۹۱۷ برای تزاریسم بسی مهلک بود.

در وقایع انقلاب فوریه ۱۹۱۷، طبقه کارگر نقشی اساسی بازی کرده بود. اما به علت فقدان یک رهبری انقلابی از پیروزی محروم شده بود. قدرت اجرایی که از تزاریسم گرفته شده بود، در کف حکومت موقت که ائتلافی بود از احزاب بورژوایی نظیر کادت ها (دموکرات های طرفدار قانون اساسی) و گروه های میانه رو در جنبش کارگری (منشویک ها و سوسیال رولوسیونرها) قرار داده شده بود.

مع الوصف، جنبش توده ای آن چنان پرتوان و نیرومند بود که نهادهای تشکیلاتی خود را داشت، یعنی شوراهای (سویت) نمایندگان کارگران، سربازان و دهقانان که به وسیله ی گارد سرخ مسلح حمایت می شدند. بدین ترتیب از فوریه ۱۹۱۷ روسیه تحت رژیم قدرت دوگانه بالفعل قرار داشت. حکومت موقت که بر دستگاه دولت بورژوایی در حال تلاشی استوار بود. با شبکه شوراهای که در حال ساختن و برقرار کردن قدرت دولت کارگری بود، مواجه گردید.

بدین ترتیب، پیش بینی لنون تروتسکی در پایان انقلاب ۱۹۰۵ روسیه دامن بر اینکه انقلاب آینده روسیه شاهد شکفتن هزاران شورا خواهد بود بطور اعجاب انگیزی به حقیقت پیوست. مارکسیست ها در روسیه و در کشورهای دیگر چاره ای جز بررسی مجددتحلیل های خود از سرشت اجتماعی انقلاب در حال پیشرفت روسیه نداشتند.

مارکسیست ها، از همان ابتدا چنین می انگاشتند که انقلاب روسیه یک انقلاب بورژوایی خواهد بود. از اینرو، با توجه به عقب افتادگی روسیه، تکالیف اساسی این انقلاب، مشابه تکالیف انقلابات کبیر بورژوا- دموکراتیک در سده های هیجدهم و نوزدهم بنظر می رسید. یعنی: سرنگونی حکومت مطلقه، کسب آزادی های دموکراتیک و قانون اساسی، آزادی دهقانان از قیود شبه فئودالی؛ آزادی ملیت های تحت ستم؛ و ایجاد بازار متمرکز ملی جهت تضمین رشد سریع سرمایه داری صنعتی، که خود برای تدارک انقلاب سوسیالیستی آتی ضروری است. نتیجه این برآورد، استراتژی ای بود که بر پایه ی اتحاد بین بورژوازی لیبرال و جنبش کارگری استوار

بود، که در آن جنبش کارگری باید به مبارزه جهت خواست های آتی طبقه قناعت می کرد (هشت ساعت کار در روز، آزادی تشکیلات و اعتصاب و غیره)، و در عین حال بورژوازی را برای اجرای هر چه بنیادی تر تکالیف انقلاب "خود" تحت فشار قرار می داد.

این استراتژی توسط لنین در سال ۱۹۰۵ مردود شناخته شده بود. او به تحلیلی که مارکس از طرز برخورد بورژوازی، پس از انقلاب ۱۸۴۸ انجام داده بود، اشاره کرد: بزعم مارکس به مجرد آنکه پرولتاریا در صحنه سیاست پدیدار گردید، بورژوازی از بیم قدرت کارگران به اردوی ضدانقلاب پیوست. لنین تحلیل سنتی مارکسیست های روسیه از تکالیف انقلاب روسیه را تغییری نداد. لیکن با توجه به خصلت آشکارا ضدانقلابی بورژوازی به این نتیجه رسیده بود که تحقق این تکالیف از طریق اتحاد ما بین بورژوازی و پرولتاریا امکان ناپذیر است، و بهمین خاطر اندیشه اتحاد ما بین پرولتاریا و دهقانان را جایگزین آن نمود.

۴ - انقلاب مداوم

اما "دیکتاتوری دموکراتیک کارگران و دهقانان"، به تصور لنین، برپایه اقتصاد سرمایه داری استوار بود و در زمینه کلی دولتی که همچنان بورژوا باقی خواهد ماند. در خلال سال های ۱۹۰۵ - ۱۹۰۶ تروتسکی به ضعف این بینش اشاره کرده بود یعنی: عدم توانایی تاریخی دهقانان در تشکیل یک نیروی سیاسی مستقل (لنین این نکته را پس از ۱۹۱۷ اذعان کرد) در سراسر تاریخ معاصر، دهقانان، در تحلیل نهایی، همواره از رهبری بورژوایی و یا رهبری پرولتاریائی دنباله روی کرده اند. با لغزش اجباری بورژوازی به اردوی ضدانقلاب، سرنوشت انقلاب بستگی دارد به توانایی پرولتاریا در کسب سیطره سیاسی بر جنبش دهقانان و برقراری اتحاد ما بین کارگران و دهقانان تحت رهبری پرولتاریا. به عبارت دیگر: انقلاب روسیه تنها در صورتی می توانست پیروز شود و وظایف انقلابی خود را تحقق بخشد که پرولتاریا،

با برخورداری از پشتیبانی دهقانان فقیر، قدرت سیاسی را تسخیر کرده و دولت کارگری را مستقر می نمود.

بدین ترتیب نظریه انقلاب مداوم اعلام می کند که از آنجائیکه در عصر امپریالیسم، بورژوازی باصطلاح "ملی" یا "لیبرال" در کشورهای عقب افتاده توسط حلقه های بسیاری به امپریالیسم خارجی و طبقات حاکم سنتی وابسته است، بنابراین وظایف تاریخی انقلاب بورژوا-دموکراتیک (که شامل انقلاب ارضی، استقلال ملی، کسب آزادی های دموکراتیک و اتحاد کشور بمنظور رشد صنایع می شود) از طریق استقرار دیکتاتوری پرولتاریا پشتیبانی دهقانان فقیر، تحقق پذیر است. مسیر انقلاب ۱۹۱۷ روسیه، پیش بینی تروتسکی در سال ۱۹۰۶ را کاملاً تأیید کرد. همچنین مسیر کلیه انقلاباتی که در کشورهای عقب افتاده تاکنون رویداده اند، صحت آن را تأیید کرده است.

۵- انقلاب اکتبر ۱۹۱۷

لنین در مراجعت به روسیه، بفوریت این امکانات عظیم انقلابی را دریافت. با *تزه های آوریل*، لنین جهت گیری حزب بلشویک را در راستای نظریه انقلاب مداوم تغییر داد. بلشویک ها می بایست برای کسب قدرت توسط شوراهای و استقرار دیکتاتوری پرولتاریا مبارزه می کردند. اگر چه این موضع ابتدا از طرف رهبران قدیمی بلشویک (منجمله استالین، کامنف و مولوتف) که به فرمول های سال ۱۹۰۵ چسبیده بودند، با مقاومت روبرو شد، لیکن به زودی توسط کل حزب تأیید گردید. و این عمدتاً بعلت فشار کارگران پیشتاز بلشویک بود. کسانی که حتی قبل از پرداختن آگاهانه این جهت گیری توسط لنین، بطور غریزی آن را اتخاذ کرده بودند. پیروان تروتسکی با بلشویک ها که برای کسب اکثریت در میان کارگران دست بکار شده بودند، متحد شدند.

بدنبال زد و خوردهای گوناگون (قیام نابهنگام ژونیه، کودتای ضدانقلابی و ناموفق کورنیلیف در اوت)، از سپتامبر ۱۹۱۷ به بعد بلشویک ها این اکثریت را در شوراهای شهرهای بزرگ به دست آوردند. از آن هنگام به بعد، مبارزه برای تسخیر قدرت در دستور کار قرار گرفت. در اکتبر (طبق تقویم غربی، نوامبر)، تحت رهبری کمیته نظامی انقلابی پتروگراد که توسط تروتسکی رهبری می شد و وابسته بود به شورای پتروگراد، این مسئله تحقق یافت.

این شورا از پیش موفق به جلب وفاداری تقریباً تمام پادگان های مستقر در پایتخت قدیمی تزار شده بود، اینها از اطاعت ستاد کل ارتش بورژوا سر باز زدند. بدین ترتیب قیام که مصادف بود با برگزاری دومین کنگره سراسری شوراهای روسیه، با کمی خونریزی صورت گرفت. دستگاه دولتی کهن و حکومت موقت سقوط کرد. دومین کنگره شوراها با اکثریت عظیمی به کسب قدرت توسط شوراهای کارگران و دهقانان رأی داد. برای اولین بار در قلمرو کشوری وسیع، دولتی مطابق با الگوی کمون پاریس مستقر شده بود- یعنی یک دولت کارگری.

۶- انهدام سرمایه داری در روسیه

تروتسکی، در نظریه انقلاب مداوم، پیش بینی کرده بود که پرولتاریا پس از تصرف قدرت نمی تواند تنها به اجرای تکالیف تاریخی انقلاب بورژوا-دموکراتیک اکتفا نماید، بلکه می بایست به تصرف کارخانه ها و ریشه کن کردن استثمار سرمایه داری پرداخته، ساختن جامعه سوسیالیستی را آغاز کند. این دقیقاً آن چیزی بود که پس از انقلاب ۱۹۱۷ در روسیه بوقوع پیوست. انقلاب بطور لاینقطع و بدون طی مراحل، از اجرای وظایف بورژوا-دموکراتیک به تحقق دادن تکالیف پرولتاریادی-سوسیالیستی، "گسترش" می یابد، از اینجااست فرمول: انقلاب مداوم- از لحظه ای که پرولتاریا قدرت را تسخیر می کند.

برنامه حکومتی که در پایان دومین کنگره شوراهای به قدرت رسید، از نقطه نظر وظایف آن، به برقراری کنترل و نظارت کارگران بر تولید خلاصه می‌شد. مبرم‌ترین وظایفی که برای انقلاب اکتبر در نظر گرفته شده بود، عبارت بودند از: برقراری مجدد صلح، تقسیم زمین بین دهقانان، حل مسئله ملی، و استقرار قدرت واقعی شوراهای در سراسر روسیه.

لیکن بورژوازی ناگزیر از خرابکاری در اعمال سیاست نوین بود. اکنون که کارگران به قدرت خودآگاهی یافته بودند، دیگر نه استثمار سرمایه‌داران و نه خرابکاری آنها را تحمل می‌کردند. بدین ترتیب از استقرار کنترل کارگران تا ملی کردن بانک‌ها، کارخانه‌جات بزرگ، و سیستم حمل و نقل فاصله کمی بود. به زودی، کلیه وسایل تولیدی بغیر از وسایل تولیدی دهقانان و افزارمندان کوچک در دست مردم قرار گرفت.

مسئله است که سازماندهی اقتصادی بر مبنای مالکیت عمومی وسایل تولید در کشور عقب افتاده‌ای که سرمایه‌داری در آن وظیفه ایجاد پایه‌های مادی سوسیالیسم را بسیار ناتمام گذارده است، با مشکلات عدیده‌ای روبرو خواهد شد. بلشویک‌ها بخوبی از این مسئله آگاه بودند. اما آنها معتقد بودند که دوره انزوای آنها طولانی نخواهد بود. انقلاب پرولتاریائی مطمئناً در بسیاری از کشورهای صنعتی پیشرفته بوقوع خواهد پیوست، بخصوص در آلمان. ادغام انقلاب روسیه، انقلاب آلمان و انقلاب ایتالیا می‌توانست پایه مادی-مستحکمی برای جامعه بدون طبقه بوجود آورد. تاریخ نشان داد که امیدها بی‌اساس نبودند. انقلاب در آلمان شروع شد. ایتالیا در سال‌های ۱۹۲۰-۱۹۱۹ به شرایطی متشابه نزدیک شد. انقلاب روسیه بمنزله چاشنی و الگو برای انقلابات سوسیالیستی جهان نقشی کلیدی ایفا کرد. سوسیال‌دموکرات‌های روسیه و اروپا، کسانی که بعدها اعلام کردند که "رویاهای" نئین و تروتسکی در مورد انقلاب جهانی، پایه و اساسی در واقعیت نداشته، انقلاب روسیه از ابتدا محکوم به انزوا بوده و آغاز انقلاب سوسیالیستی در یک کشور عقب افتاده

تخلیی بوده است. فراموش می کنند که شکست طغیان های انقلابی در اروپای مرکزی به سختی می توانست ناشی از فقدان مبارزات و استحکام انقلابی توده ها باشد. بلکه این شکست ها عمدتاً از نقش ضدانقلابی که رهبران سوسیال دموکراسی بین الملل، عالماً و عامداً ایفا کردند سرچشمه گرفت.

در این رابطه، لنین و تروتسکی و رفقای آنها، در رهبری و هدایت تسخیر قدرت توسط پرولتاریا در اولین کشور جهان، به تنها اقدامی دست زدند که مارکسیست های انقلابی می توانستند به آنها مبادرت ورزند، تا توازن نیروها را بسود طبقه کارگر تغییر دهند. یعنی: بهره برداری کامل از مساعدترین شرایط موجود در یک کشور برای سرنگونی قدرت سرمایه، بدیهی است که این امر به خودی خود جهت تعیین نتایج مبارزه بین المللی بین کار و سرمایه بسنده نیست. ولی بهترین طریق تأثیری گذاری، نتایج این مبارزه بسود پرولتاریا است.